

تکمله ای بر کتاب

(حبیب الله کی بود، عیاری از خراسان یا دزدی از کلکان؟)

تذکره الانقلاب، آئینه تمام نمای فجایع حکومت سکوی

(قسمت دوم)

تخلیه ارگ شاهی از امان الله و عنایت الله برای حبیب الله



حبیب الله در لباس رسمی یک داکو



شاه امان در لباس رسمی شاهانه

پلان سقوط رژیم امانی با همکاری برخی از عناصر ارتجاع داخلی، و دسایس خارجی بخصوص همفریز سفیر انگلیس در کابل و جواسیس دیگر آن کشور مثل: لارنس و عبدالواحد شینواری معروف به «مستروید» استرالیایی، قسمی طرح ریزی شده بود که ابتدا شورش در سمت مشرقی از طرف مردم شینوار بسرکردگی دو نفر خان بنامهای محمد علم و محمد افضل آغاز گردد، تا نیروهای نظامی کابل به آنسو سوق شوند. و وقتی کابل از قوتهای نظامی خالی گردید، آنگاه حبیب الله پسر سقو از سمت شمال کابل دست به اغتشاش بزند و با نیروهای خود بر کابل حمله نماید. در روز 13 دسمبر 1928 وقتی که بچه سقو بر کابل حمله کرد، محمدولی خان وکیل مقام سلطنت و عبدالعزیز وزیر دفاع، فقط 80 نفر از محافظان دیپوهای اسلحه را جمع کردند تا به مقابل 2000 نفر لشکر ایلجاری سقاوی که 200 تن آنها مسلح بودند و بقیه چوب و تبر بدست داشتند به مقاومت بپردازند! طبیعی بود که 80 نفر سرباز دولتی کاری از پیش برده نمیتوانستند و نتیجه همانا چیزی بود که قبلاً طرح شده بود یعنی که نصب یک دزد بیسواد بجای رژیم مترقی امانی و انتقام از استقلال طلبان و آزادی خواهان افغانستان.

کاتب در رابطه به حمله اول حبیب الله بر کابل مینویسد: حبیب الله «روز جمعه 22 ماه قوس 1307 هجری شمسی، مطابق 12 دسمبر 1929 میلادی با قرب دو هزار نفر که از جمله دو بیست تن با سلاح و دیگر همه بی سلاح و چوب و تبر به دست بودند و اغلب سر و پای برهنه راه می پیمودند، وارد قلعه مراد بیک واقع دامن شمال سلسله کتل خرس خانه که امیر حبیب الله خان مقتول مرحوم نام آن را به خیرخانه [10] تبدیل داده است، شدند.

بالجمله ملانمایان بعید از دیانت، عاری از فقاقت که در حقیقت گرگان در لباس میش و نسبت به خلق بداندیشند، به اظهار این که بدون امیر حمله برکابل شرعاً بلا جواز و اگر کسی کشته شود خونش هدر و نذر نزد داور بی نیاز مردود است، نماز جمعه را با خطبه امارت به نام حبیب الله خوانده راه مدعا برگرفتند و چنین کس را که بایست از اقرار خودش برقتل 400 نفر بی گناه قصاص می نمودند، برخلاف شرع و عقل امیر نام نهاده، راه جهالت پیمودند. و به ساعت سه بعد از بعد از نصف روز از ده کیپک چاریارگویان و خود را ایلجاری (قشون قومی) و عازم شنوارگویان عبور کردند و به ساعت سه و پانزده دقیقه درباغ بالا و سفارت خانه دولت برتانیه عظمی رسیده و عمارت باغ مذکور را که... این وقت شفاخانه بیماران سپاه نظام بود متصرف شده؛ تفنگ های کشکچیان آنجا و پاسداران [نگهبانان] درب سفارت خانه موصوفه را گرفته... از دعوت وزراء خاینه و حضرت شوربازار و بزرگان کابل و محمدولی خان وکیل امیر امان الله خان و غیره که به ایشان اطمینان و وقت حمله را نشان داده بودند، وارد سرای سردار عبدالقدوس خان صدراعظم مرحوم که مکتب حریبه [درشهرار] بود، گردیده، و پسر محمد اکبرخان معروف به میربچه، با [عده ای] تا حوض نخیره آب پمقان [پمغان] واقع گردنه ده افغانان، پای جلادت پیش نهاده، دسته ضابطان سواری که در عمارت واقع باغ امیر شیرعلیخان مرحوم واقع قرب مکتب حبیبیه در تحت تعلیم شوکت بیک ترک بودند، به دفاع برخاسته ایشان را از دخول شهر باز داشتند. و غلغله در شهر افتاد... علیاحضرت مادر امیر امان الله خان، بی حجابانه [روی برهنه] در بین مردمی که از اسلحه خانه ارگ تفنگ می گرفتند، در آمده ایشان را فرزند خویش گفته به دفاع ترغیب کردن گرفت و اگرچه پنجاه هزار تفنگ به اهالی شهر و مردم چهاردهی و ایلجاری قومی با فشنگ خارج از حد حصر داده شد، بدبختانه از نفرتی که عموماً به واسطه کردار وزراء و مامورین غدار و خائن در دل داشتند، نتیجه به جز خسارت تلف شدن تفنگ و فشنگ نداد. « [11]

امان الله خان وقتی وضع را مغشوش و مردم کابل را بی تفاوت نسبت به سرنوشت خودشان تشخیص داد، از سلطنت بروز دوشنبه 24 جدی 1307 ش/14 جنوری 1929 خود را خلع نمود و بعد همراه محمود طرزی و غلام صدیق خان وزیر خارجه و محمد یعقوب وزیر دربار و عبدالاحمدخان [12] وکیل وزیر داخله و شش تن محافظ از رساله شاهی (گاردشاهی) و قریب صد لک (ده میلیون) روپیه بوند انگلیسی عازم قندهار شد. و سردار عنایت الله برادر بزرگش، در بعد از ظهر همان روز تعدادی از اهالی کابل و برخی از سران نظامی را در قصر دلکشا جهت گرفتن بیعت دعوت کرد و ابتدا وصیت نامه امیر امان الله خان را قرانت نمود که به قول کاتب: «الحق نظربه خدمت برجسته اونسبت به دولت و ملت و مملکت افغانستان به غایت مؤثر و حزن [انگیز] و گریه آور بود.» [13].

کاتب هر جا که از غدر و خیانت وزراء در حق امان الله خان یاد میکند، بصراحت از محمدولی خان وکیل مقام سلطنت و همسویی و حمایت احمدعلی خان رئیس بلدیة کابل از پسر سقاو متذکر میشود، در حالی که غبار، بجای احمدعلیخان، از والی علی احمدخان شاغاسی یاد میکند که از پسر سقاو و سید حسین حمایت میکرده و یک وقتی که به پروان رفته بود، آنها را فرامیخواند و نوازش میداد و آنها را برای روز مبدا عزیز میداشت. غبار داستان این حمایت و برادرخواندگی را از قول میر غلام حسین خان از خوانین منتفذ منطقه بهسود در تاریخ خود نقل میکند. [14]. شاید این بیت شاعر در حق رجالی که در سرنگونی شاه امان الله دست داشتند و در عین حال از نزدیکترین و مقرب ترین دوستان و وابستگان شاه نیز بودند، خوبتر صدق کند که گفته است:

شیشه نزدیک تر از سنگ ندارد خویشی

هر مصیبت که بهر کس برسد از خویش است

کاتب از جمله مخالفان مشروطه خواهان و امان الله خان، از حضرت شور بازار (محمدصادق مجددی) و سردار محمد عثمان خان هم اسم می برد.

محمدصادق مجددی (گل آغا)، در زمان تبعید برادر خود نورالمشایخ (شیرآغا)، سر پرستی مقام روحانیت حضرات رادر کابل بدوش داشت. نورالمشایخ را شاه امان الله به جرم دست داشتن در شورش منگل، تبعید کرده بود و او را انگلیس ها در دیره اسماعیل خان نزدیک سرحد افغانستان اقامت داده بودند و او از آنجا در میان مریدان کوچی خود برضد شاه امان الله تبلیغات سوء میکرد.

محمدصادق مجددی، کسی بود که با هدایت و مشورت برادر بزرگ خود، قبل از تدویر لویه جرکه 1928، امضای 400 نفر ملا را برای خلع شاه امان الله از سلطنت، در ماه سپتامبر ۱۹۲۸ جمع آوری کرده بود. و بعد با قاضی عبدالرحمن و چند تن ملای دیگر به میان مردم پکتیا رفت تا آنها را برای بغاوت تحریک نماید، اما مردم او

و همراهانش را به حکومت تسلیم دادند. امان الله خان یا از ترس یا از احترام زیاد به خاندان حضرات، محمد صادق مجددی و برادرزاده اش محمد معصوم مجددی را نکشت و زندانی نمود، مگر قاضی عبدالرحمن و ملا عبدالقادر و چند تن دیگر را محکوم به اعدام نمود. [15]

یکی از همراهان حضرات مجددی، سردار محمدعثمان خان (خسر محمد معصوم مجددی پدر صبغت الله مجددی) نواده سردار سلطان احمدخان این سردار محمدعظیم خان برادر امیردوست محمدخان بود. او بخاطر خویشاوندی با حضرات مجددی و مخالفت با مشروطیت، و احتمالاً برای رسیدن به سلطنت، در فتوای خلع شاه از سلطنت، امضاء کرده بود و بنابراین دستگیر و زندانی شده بود. بعد از رفتن شاه امان الله از کابل در روز 14 جنوری، او و حضرات شور بازار از زندان رها و در مجلس بیعت به امارت عنایت الله خان شرکت کردند. حضرت شوربازار لنگی امارت را بر سر عنایت الله خان بست و تبریک گفت و سپس بحیث نماینده عنایت الله خان، نزد حبیب الله کلکانی فرستاده شد تا او را به بیعت به امیر جدید دعوت نماید، اما حضرت صاحب، وقتی نزد حبیب الله کلکانی رسید، اول سقوط امان الله خان را به حبیب الله تبریک گفت و سپس در مورد امارت عنایت الله خان، اظهار کرد که چون تاریخ امارت شما در اول رجب است و از عنایت الله خان دوم شعبان، پس شما مستحق امارت هستید. و اگر عنایت الله خان به شما بیعت نکند، شرعاً باغی شمرده میشود و قابل مجازات خواهد بود.

کاتب در این مورد میگوید که: «عنایت الله خان» حضرت شوربازار را که... آتش افروز کینه و عناد بود، با سردار محمدعثمان خان، و دو سه تن ملا نمایان متحرک لوی باغی و طغیان، نزد پسر سقاء و سید حسین، دزدان مشهور به سواری موتر گسیل داشت و پیام داد که: «اینک امان الله خان از میان رفته، عموم اهالی کابل از وضع و شریف و قوی و ضعیف و کشوری و لشکری حاضر فراهم آمده با من که مسلمانم و شما هم مرا مسلمان میدانید، دست بیعت داده به امارتم برداشته اند. پس واقعاً اگر جنگ و جدال و خون ریختن و قتل شما برای دین بوده [باشد]، باید تیغ خلاف در غلاف کرده ترک سفک و دماء نموده، پذیرای امر امارت اسلامیت شوید. و ایشان (هینت حضرت)... به مجرد وصول [نزد پسر سقا] پیام امیر امان الله خان را گذارده، در خاتمه گفتند که: تاریخ نصب امارت حبیب الله در روز غره رجب (اول ماه رجب) و از عنایت الله خان در دوم شعبان است. از این رو شما مستحق [امارت] و عنایت الله خان برخلاف حق می باشد [16]، اگر چنانچه از راه اطاعت پیش نیامده بیعت نکند به حکم شرعی باغی و مهدور الدم خواهد بود. [17].» و حبیب الله و سید حسین از این گفتار فرستادگان عنایت الله خان و فتوای ملا نمایان هم رکاب خود، خویش [را] مقضی المرام دیده، تبعه خود را امر حرکت جانب شهر کابل نمودند. از کثرت فیر تفنگ خودی و بیگانه دروازه های آمد و شد به رویش بسته گشت.... روز بعد 15 جنوری، بزرگان کابل و چهاردهی، بجای آنکه برای تبریگی عنایت الله خان به ارگ بروند، دسته دسته برای تبریگی و بیعت به حبیب الله پسر سقا و به باغ بالا می رفتند و برمی گشتند و شهر کابل جایگاه فیرهای توپ و تفنگ هوایی و زورنمایی سقاویان شده بود. عصر همان روز حضرت شوربازار و سردار محمدعثمان خان از نزد پسر سقا به حضور عنایت الله خان برگشتند و خبر آوردند که حبیب الله خود را امیر می شمارد و بیعت شما را میخواهد. با این خبر عنایت الله خان را از امارت مایوس و دچار خوف و هراس گردید. [18]

کاتب در مورد چگونگی خلع عنایت الله خان از امارت و تخلیه ارگ سلطنتی برای حبیب الله کلکانی، مینویسد: «نظر به عدم وفای اهالی کابل و وجود غدر و خیانت حضرت [شوربازار]... و غیره جهله شیطان توسل، که در استعفای عنایت الله خان از امارت و تخلیه ارگ توغل داشتند، او را تخویف و تحذیر نموده از جمله حضرت راه میانجی گری در بین عنایت الله خان و پسر سقاء و سید حسین پیموده تا که قرآن کریم را شفیع خلع امارت و تخلیه ارگ سلطنت که از ذخیره نقدینه و آلات و ادوات ناریه و دفاعیه مملو و به قدر کفایت مدت طویلی آماده و مهیا و فتح و تصرف ارگ بعید از قوه اشرا نکو هیده کار بود، راضی نمود. چنانچه مستدعیاتش که سه صد هزار روپیه با خود برداشتن و با عانله خویش از راه پشاور و پنجاب روی ناکامی و بد نامی به سوی قندهار یا دیگر دیار نهادن، نزد حبیب الله سقاء زاده قبول افتاده، جاتبین به قرآن مجید مقررات و تعهدات خود را رقم کرده، پسر سقاء در روز چهارشنبه فرمان امان جان و مال او و آنانی که در ارگ همراهش بودند، به ذریعه حضرت فرستاده و عنایت الله خان اهالی حرم پدر مرحوم و برادران و خواهران خود را در ارگ بودند با چشم اشکبار وداع و دیدار اخیر نموده، و به هریک از برادران و خواهران و مادران ایشان 25 پوند گه چندی روز ذلت به سر برده از عدم قوت هلاک نشوند، داده و هم به سپاهیانی که از رساله

شاهی و غیره در ارگ و مشغول مدافعه و محاربه بودند، وجوه نقدینه بذل و عطا فرموده، در شب پنجشنبه پنجم شعبان 1347 قمری مطابق هفدهم جنوری (1929) میلادی مقررات معاهده و خلع خود را از امارت نوشته، با خامه خود امضا و نام خویشان را نوشت:

« برادرم حبیب الله خان! به عموم معلوم است که من اراده و شوق پادشاهی ندارم، چنانچه در موقع شهادت پدر مرحوم من از این مسئله صرف نظر کردم با وجود میسر بودن وسایل، در این وقت که امان الله خان خود را از پادشاهی خلع نمود، باز من هیچ اراده و ذوق پادشاهی نداشتم. مگر ارباب حل و عقد مرکز برداشتن این بار را به من اصرار تکلیف نمودند. وسادات ملت و اعتلای اسلام را در آن نشان دادند. من هم از نقطه نظر اصرار آنان قبول کردم، اما اکنون که می بینم مسئله به قتل مسلمین می انجامد از آن صرف نظر نموده خود را از امارت افغانستان خلع نمودم. و تبع دیگر جماعه مسلمین که به شما بیعت کرده اند، من هم بیعت کردم. و مامورینی که امروز با من در ارگ و به قید بیعت من و بزرگان آنان اشخاص ذیل می باشند: محمودلی خان، عبدالعزیزخان، محمد سرورخان، غلام حیدرخان، احمدعلی خان، غلام دستگیرخان، عبدالغیاث خان، عطاء الحق خان، محمدامان خان، محمدامین خان، محمداسحق خان، سیدقاسم خان، عبدالوهاب خان، عبدالتواب خان، شاه محمودخان، سید عبدالله خان، سلطان محمدخان، سید احمدخان، میرعلی احمدخان، محمداکریم خان به مثل من و پیروی من از قید بیعت با من برآمده با شما بیعت کردند بر شرایط ذیل:

اول: خود من با عائله و سایر متعلقین و اهل بیت خود و مامورین مذکور و سایرین آنانکه در ارگ می باشند و کلیه صاحب منصبان عسکری و افراد نظامی و عمله خدمه مقیم ارگ از طرف خود و متعلقین خود و مال و هستی خود مأمون بوده از هیچ رهگذر و به هیچ وسیله و حيله اذیتی به آنها نرسد.

دوم: خود من با عائله و متعلقین خود به قندهار یا خارج می روم و باید توسط طیاره به قندهار رسانده شوم.

سوم: محمودلی خان و عبدالعزیز خان و احمدعلی خان را اجازه داده شود که با من بروند.

چهارم: از مامورین بزرگ فوق کسانی که خواهش رفتن به خارج داشته باشند، لا اقل بعد از یک ماه از این تاریخ، به اوشان اجازه رفتن با عائله داده شود.

پنجم: تازمانی که طیاره برای مسافرت من حاضر شود، من در ارگ بوده، پس از سوار شدن به طیاره و حرکت طبیعی آن، ارگ برای شما تخلیه میشود. - لیل پنجشنبه پنجم شعبان المظم سنه 1347، عنایت الله» [19].

کاتب علاوه میکند که: در این امرشوم به جز غلام دستگیرخان قلعه بیگی پسر عبدالرشیدخان محمدزانی و عبدالعزیز خان وزیر حربیه فرزند محمدالله خان [معاذالله خان] بارکزانی که رضا و شریک دزد و رفیق قافله نبودند، دیگران همه راه انقراض سلطنت خاندان امیر عبدالرحمن خان به خصوص امان الله خان و عنایت الله خان همی پیمودند تا که برام فایق آمدند.

فردای آروز جمعه 18 ماه جنوری 1929 میلادی، (28 جدی 1307 شمسی) به ساعت 11 قبل از ظهر دو بال طیاره انگلیس وارد کابل شد، ابتدا عنایت الله خان با عائله و منسوبان خود و بعد عبدالعزیزخان و احمدعلی خان به ساعت یک بعد از ظهر به صوب پشاور پرواز کردند. عبدالوهاب و عبدالتواب پسران محمود طرزی با بعضی از پسران و دختران عنایت الله خان در بالون (طیاره) جا نشده، روز بعد آنها هم از کشور خارج شدند. (همانجا)

پایان قسمت دوم

مآخذ و توضیحات :

[10]- خیرخانه، دراصل "خُرخانه" (پرستشگاه خورشید) بوده است. دانشمندان باستان شناسی فرانسه در سال 1936 در دامنه کوه خیرخانه (خُرشیدخانه) در کابل، موفق به کشف مجسمه مرمرین ربه النوع سوریا (خورشید) شدند. ربه النوع سوریا بشکل یک زن سوار بر گردونه خورشید درحالی که گردونه او را دواستپ بسوی آسمان میکشند، دیده می شد. (رک: مقاله مهرپرستی در سیستان و کابل، از من، در آرشیف مقالات نویسنده) این اثر باستانی که نمایانگر پرستش مهر یا خورشید در کابل قدیم است، در موزیم ملی کابل تا زمان تصرف کابل از سوی طالبان در 1996 موجود بود ولی بعد از حاکمیت طالبان که بسیاری از مجسمه های سنگی و گچی موزیم را از روی تعصب و نادانی تخریب کردند، ممکن است این تندیس نیز تخریب شده باشد، بنابراین «خیرخانه» (خُرخانه = خانه یا پرستشگاه خورشید) را «خرس خانه» نامیدن جز بی خبری مردم از تاریخ محلی شان تعبیر و توجیه دیگری نمیتواند داشته باشد.

[11]- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص 56-60

[12] - من عبدالاحمدخان را نشناختم، ممکن عبدالاحدخان (مایار) وردک باشد که شاید ویراستار کتاب آنرا عبدالاحمد خوانده است. زیرا عبدالاحد مایار در آواخر عهد امان الله خان و بعد در عهد نادرشاه و ظاهرشاه وزیر داخله بود. و همراه شاه امان الله در قندهار رفته بود و جنگ در مقابل سقوی ها را در غزنی رهبری میکرد.

[13] - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 61

[14] - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ 1346، کابل، ص 816

[15] - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، صفحه 62: مینویسد: عنایت الله خان « حضرت شوربازار را که ماده فساد و آتش افروز کینه و عناد او بود، با سردار محمد عثمان خان، که هر دو تن از سبب حبس و توقیف خود ها در ماه سنبله که از جهت رفتن حضرت با قاضی عبدالرحمن مرید خود در سمت جنوبی برای اغوا کردن و برخلاف دولت برانگیختن [مردم] آن صوب و گرفتار آمدن ایشان و به قتل رسیدن ملا عبدالرحمن با چهارتن از فرزندان و داماد برادر زاده اش آزرده بودند،» نزد پسر قوا فرستاد. غبار در این باره توضیحات روشنتری میدهد. (غبار، ص 817)

[16] - اما بجواب حضرت شوربازار باید در همین جا گفت که: امان الله تا همین دوم شعبان/مطابق 14 جنوری ، پادشاه رسمی وقانونی افغانستان بوده است، نه حبیب الله سرکرده دزدان کوهدامن!

[17] - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 63

[18] - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 64

[19] - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب ، ص 66- 67